

کنج ضرور

متن کامل پیام‌های تلفنی

۱۰۱۰۰۰

اجرا: آقای پرویز شهبازی

تاریخ اجرا: ۳ مرداد ۱۴۰۳

www.parvizshahbazi.com

ده زکات روی خوب، ای خوب و شرح جان شرح شرح بازگو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹۵)

چقدر مهم است که شما زکات روی خوب را می‌دهید، قانون جبران را رعایت می‌کنید. ما نمی‌توانیم چیزهایی که یاد می‌گیریم برای خودمان نگه داریم. در عین حال مواظب هم هستیم چیزی را به کسی تحمیل نکنیم. مثل سفره سیزده بدر غذایمان را می‌گذاریم وسط، هرکسی هرچه دوست دارد برمی‌دارد. نه این‌که تحمیل می‌کنیم به کسی و یا می‌رویم به قضاوت که بلد نیستی.

(پرویز شهبازی، برنامه گنج حضور شماره ۹۰۷)

متن کامل پیام‌های بینندگان برنامه ویژه پیام‌های تلفنی ۰-۱۰۱۰

اوست بهترین کسی که از او درخواست شود، و بدو امید رود. [پس] از خدا توفیق آن خواهیم که سپاس [بودن در این راه را] به ما ارزانی کند. زیرا سپاس همچون زنجیری است که نعمت موجود را نگه دارد و نعمت فزون‌تر را صید کند و هیچ نشود جز آنچه خدا خواهد.

(برگرفته از مقدمه دفتر چهارم مثنوی، مولوی)

شایسته است از تلاش‌های متعهدانه، مستمر و ماندگار جناب آقای پرویز شهبازی در اجرای این برنامه و روشنگری، اشاعه و بسط درس‌های زندگی‌ساز مولانای جان، در کنار برقراری رابطه صمیمانه ایشان با راهیان این مسیر نورانی، کمال سپاس و قدردانی را به جا آوریم.

همراهان عشق در تایپ، ویرایش و بازبینی برنامه گهر بار ۰-۱۰۱۰		
مرضیه شوشتری از پردیس	نصرت ظهوریان از سندج	زهرا عالی از تهران
فاطمه زندی از قزوین	مریم زندی از قزوین	فرشاد کوهی از خوزستان
پارمیس عابسی از یزد	اعظم جمشیدیان از نجف‌آباد	عارف صیفوری از اصفهان
فرزانه پورعلیرضا اناری از کرمان	بهرام زارعیپور از کرج	فاطمه اناری از کرج
الهام فرزامنیا از اصفهان	شبهم اسدپور از شهریار	

با تشکر از دوستان بیننده که با ارسال متن پیام‌هایشان ما را یاری دادند.

جهت ارسال متن پیام یا تصویر پیام و یا همکاری با گروه متن برنامه‌های گنج حضور با آیدی زیر در تلگرام تماس حاصل کنید.

@zarepour_b

کانال متن کامل برنامه‌های گنج حضور در تلگرام:

<https://t.me/ganjehozourProgramsText>

کانال متن کامل پیغام‌های تلفنی گنج حضور در تلگرام:

<https://t.me/GanjeHozorTeleText>



ردیف	لینک پیام دهندگان
۱	کودک عشق از هرات
۲	خانم شهین از تهران
۳	خانم فریبا از تهران
۴	خانم کوثر از تهران
۵	خانم نصرت از سنندج
۶	خانم اعظم از انگلیس
	◇ ◇ ◇ پایان بخش اول ◇ ◇ ◇
۷	خانم اعظم از چالوس
۸	آقای جعفر از شیراز
۹	خانم طاهره از تهران
۱۰	خانم فرحناز و پسرشان آقای ابراهیم از تهران
۱۱	آقای حجت از فولادشهر اصفهان
	◇ ◇ ◇ پایان بخش دوم ◇ ◇ ◇



۱- کودک عشق از هرات

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و کودک عشق]

کودک عشق:

دل و جان به آبِ حکمت ز غبارها بشوید
هله تا دو چشم حسرت سوی خاکدان نماند
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۷۱)

هله: آگاه باش، توجه کن، هین

شهر ما فردا پر از شکر شود
شکر ارزان است، ارزان‌تر شود
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۸)

در شکر غلتید ای حلویان
هم‌چو طوطی، کوری صفراییان
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۹)

چه شکر فروش دارم که به من شکر فروشد
که نگفت عذر روزی که برو شکر ندارم
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۲۰)

[تماس قطع شد.]

آقای شهبازی: آه! قطع شد، حیف شد.



۲- خانم شهین از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم شهین]

خانم شهین: برنامه‌تان خیلی عالی بود، واقعاً عالی بود، عالی! خیلی کم می‌شود من برنامه زنده را تمام ببینم، اکثراً نصفه‌ها می‌بینم آقای شهبازی، ولی امروز استثنائاً از اول دیدم تا الآن.

آقای شهبازی: به! ماشاءالله.

خانم شهین: عالی بود، عالی! یعنی هرچه بگویم از خوبی‌های این برنامه کم گفتم آقای شهبازی، عالی بود واقعاً برنامه‌تان. همه برنامه‌های شما خوب است، همه عالی هستند و ما از برنامه‌های شما استفاده می‌کنیم، خیلی زیاد، خیلی زیاد آقای شهبازی. من که خودم خیلی استفاده کردم و می‌کنم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم شهین: و خیلی تغییرات توی خودم دیدم آقای شهبازی. و واقعاً آقای شهبازی من متعهدانه دارم گوش می‌کنم این برنامه را.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم شهین: می‌نویسم، می‌خوانم و نت‌برداری می‌کنم. بعد خیلی خیلی به من کمک کرده و کمک می‌کند. آقای شهبازی، من هنوز توی برنامه شما بیت‌های مولانا را، شعرهای مولانا را هنوز نخواندم. من ذهنی‌ام همه‌اش می‌گوید تو بلد نیستی، نخوان، برای چه می‌خواهی بخوانی، اشتباه می‌خوانی. خلاصه همه‌اش نمی‌گذارد من شعرهای مولانا را چندتایی که خب خیلی روی من تأثیر داشته، اثر داشته بخوانم.

ولی امروز حرفش را گوش ندادم آقای شهبازی، گفتم که حالا من امروز چند بیت‌هایی که روی من تأثیر داشته و به درد من می‌خورده و این‌ها، گفتم امروز می‌خواهم توی برنامه بخوانم. من آقای شهبازی شهین هستم، داداشی خوبم، از تهران، هفتاد و پنج سالم است.

آقای شهبازی: ماشاءالله!

خانم شهین: و خیلی خیلی متعهدانه دارم این برنامه را گوش می‌کنم. از هشت نه سال است البته این برنامه را من گوش می‌کنم، ولی خب مدتی است که خیلی متعهدانه، و این متعهدانه بودن من خیلی روی من تأثیر گذاشته آقای شهبازی.

آقای شهبازی: آفرین!



خانم شهین: خیلی حال خوبی دارم و واقعاً باید آدم متعهدانه این برنامه را گوش بکند.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم شهین: این‌که یک روز گوش کند، یک روز گوش نکند یا خیلی برایش مهم نباشد اصلاً نمی‌تواند این برنامه را بگیرد، اصلاً نمی‌تواند.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم شهین: این برنامه به دردش نمی‌خورد، یعنی به جایی نمی‌رساند او را. باید واقعاً تعهد داشته باشد، مسئولانه برنامه را ببیند.

آقای شهبازی: درست است.

خانم شهین: و این امتحان را من روی خودم

کردم آقای شهبازی، این مدتی که دارم متعهدانه می‌بینم چقدر روی من اثر گذاشته! چقدر روی رفتارم، روی کردارم، روی حال‌هایم اثر گذاشته، تأثیر گذاشته، چقدر حال خوبی دارم آقای شهبازی.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم شهین: چقدر بیانم خوب شده آقای شهبازی. من خیلی سواد ندارم، من شش کلاس بیشتر سواد ندارم. به‌خاطر همین هم هی من ذهنی‌ام می‌گوید که زنگ نزن، تو خوب نمی‌توانی حرف بزنی، نمی‌توانی چیزی بگویی، شعرهای مولانا را نمی‌توانی خوب بگویی، تُپق می‌زنی، اشتباه می‌خوانی.

بعد من این مدت واقعاً آقای شهبازی نمی‌خواندم، ولی الان تصمیم گرفتم که یک سری از شعرهای مولانا را که من خب رویم خیلی تأثیر گذاشته و این‌ها، بخوانم آقای شهبازی.

آقای شهبازی: بله، بله.

خانم شهین: اگر شما اجازه بدهید.

آقای شهبازی: بله، بله، بفرمایید.

خانم شهین:

**اِحْتِمَا كِن ، اِحْتِمَا ز اندیشه‌ها
فکر، شیر و گور و، دلها بیشه‌ها**

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۰۹)

احتما: پرهیز



چون بخواهم کز سِرَتِ آهی کنم
چون علی سر را فرو چاهی کنم
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۱۴)

خوش باش که هرکه راز داند
داند که خوشی خوشی کشاند
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۱۲)

صبح نزدیک است، خامش، کم خروش
من همی کوشم پی تو، تو مکوش
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱)

رفته ره درشت من، بار گران ز پشت من
دلبر بردبار من، آمده برده بار من
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۳۷)

از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونیست و، گلی کاستن
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳)

هر کجا بوی خدا می آید
خلق بین بی سر و پا می آید
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۳۷)

آقای شهبازی: آفرین!

خانم شهین:

علتی بتر ز پندار کمال
نیست اندر جان تو ای دودلال
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴)

دودلال: صاحب ناز و کرشمه

پس شما خاموش باشید، انصبتوا
تا زبان تان من شوم در گفت و گو
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲)

در زمینِ مردمان، خانه مکن
کار خود کن، کار بیگانه مکن
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۳)

آقای شهبازی: «در زمین دیگران» اگر بگویید بهتر است، بخشید «در زمین دیگران»، این را اصلاح کنید.
خانم شهین: در زمین مردگان.

آقای شهبازی: «در زمین دیگران»، [خنده آقای شهبازی] بهتر است.

خانم شهین: در زمین؟

آقای شهبازی: دیگران.

خانم شهین: دیگران، بله، بله ببخشید.

در زمین مردمان، خانه مکن
کار خود کن، کار بیگانه مکن
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۳)

کیست بیگانه؟ تنِ خاکیِ تو
کز برای اوست غمناکیِ تو
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴)

آقای شهبازی: غمناکیِ تو.

خانم شهین: غمناکیِ تو.

تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی
جوهر خود را نبینی فربهی
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۵)

من غم تو می‌خورم، تو غم مخور
بر تو من مشفق‌ترم از صد پدر
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۳)

یار در آخر زمان، کرد طرب‌سازی‌ای
باطن او جدّ جدّ، ظاهر او بازی‌ای



جمله عشاق را یار بدین علم گشت
تا نکند هان و هان، جهل تو طنّازی
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۱۳)

آقای شهبازی: بله.

خانم شهین:

قیمت هر کاله می‌دانی که چیست
قیمت خود را ندانی، احمق‌ست
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۵۲)

کاله: کالا

منگر به هر گدایی که تو خاص از آن مایی
مفروش خویش ارزان که تو بس گران‌بهایی
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۴۰)

دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد
به زیر آن درختی رو که او گل‌های تر دارد

در این بازار عطاران مرو هر سو چو بی‌کاران
به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۳)

نردبان خلق، این ما و منی‌ست
عاقبت زین نردبان افتادنی‌ست
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۶۳)

هر که بالاتر رود، ابله‌تر است
کاستخوان او بتر خواهد شکست
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۶۴)

تمام شد آقای شهبازی.

آقای شهبازی: ممنونم، خیلی زیبا! آفرین، آفرین!



خانم شهین: می‌بخشید، من باز اشتباه خواندم یا هرچه هست.

آقای شهبازی: نه، نه.

خانم شهین: اولین بارم بوده که من شعرهای مولانا را خواندم آقای شهبازی. خیلی خوشحال شدم، خیلی خوب بود. و برنامه امروزتان هم خیلی عالی بود. ان‌شاءالله مثل برنامه‌های دیگر، من شعرها را بتوانم، شعرهای این امروزتان را بتوانم بخوانم.

آقای شهبازی: ان‌شاءالله. این را هم بخوانید.

خانم شهین: خیلی ممنون آقای شهبازی، خیلی خوشحال شدم.

آقای شهبازی: این شعر را هم حفظ کنید.

لنگ و لوک و خفته شکل و بی‌ادب

سوی او می‌غیژ و، او را می‌طلب

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۰)

لوک: آن که به زانو و دست راه رود از شدت ضعف و سستی، عاجزی و زبونی

خفته: خوابیده، خمیده

غیژیدن: خزیدن، چهار دست و پا مانند کودکان راه رفتن، به روی زانو نشسته راه رفتن

دیگر خجالت نمی‌کشید.

خانم شهین: حتماً بله بله، حتماً آقای شهبازی، حتماً.

آقای شهبازی، من خیلی تجربه دارم، خیلی تجربه‌های خوب یعنی پیدا کردم توی این برنامه، به‌دست آوردم ولی نمی‌خواهم وقت برنامه را بگیرم و می‌دانم خیلی خسته شدید.

آقای شهبازی: ممنونم

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم شهین]



۳- خانم فریبا از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم فریبا]

خانم فریبا: خیلی برنامه زیبایی بود، عالی بود، عالی! خدمت همه عزیزان هم عرض سلام و ادب دارم. بعد این برنامه‌های زنده، کیفیتی دارد که همه دوستانی که برنامه‌های زنده را گوش می‌دهند، متوجه‌اش می‌شوند، این زنده بودن، تازه بودن و، که خاصیت خود زندگی هست، این ارتعاش زنده شما و این ابیات که به ما می‌رسد. بسیار قدر دانیم، سپاس‌گزاریم از شما برای اجرای متعهدانه این برنامه و همه عزیزان که متعهدانه گوش می‌دهند. بله، در غزل بی‌نظیر امروز فرمودید که، فرمودند جناب مولانا از زبان شما:

خواهم گرفتن اکنون، آن مایه صور را
دامی نهاده‌ام خوش، آن قبله نظر را

دیوار گوش دارد، آهسته‌تر سخن گو
ای عقل، بام بررو، ای دل، بگیر در را
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۴)

این‌که ما پاسبانی و پاسبانی باید بکنیم. کار ما این است که این حوض وجود را که در آن می‌جوشد، این مایه صور و این سرشت زندگی و این عشق، پاسبانی بکنیم که جایی نرود. درواقع خرج اضافه نشود از ضرورت خود ما استفاده‌اش فراتر نرود و به فکرها، به احساسات، به آنچه که قبل بوده، به گذشته و آینده الحاقش نکنیم و درواقع صرف خودش بشود.

این مایه صور قانون دارد، طرح دارد، همه ابزار خودش را و طرح و نقشه خودش را دارد. منتها ما با طرح‌های خودمان، از پیش‌ساخته که الگوها هست، الگومندی هست، اجازه اجرای طرح خیراندیش و قدرتمند زندگی را نمی‌دهیم.

این را شناسایی بکنیم، انتخاب بکنیم که بپریم درواقع وسط هر فکری، وسط کلامی، کلام را کمتر استفاده بکنیم، نشست‌هایمان کمتر بشود. نه این‌که کسی بد باشد، ما خوب باشیم یا ما بد باشیم، کسی خوب. این صرف این نیروی تصویر می‌بایست ما درواقع همان فرمودید آنتنی هستیم که این از ما باید صادر بشود. این تبدیل هشیاری هم که هدف درواقع خلقت ما هست.



لیک مقصودِ ازل، تسلیمِ توست ای مسلمان، بایدت تسلیمِ جُست

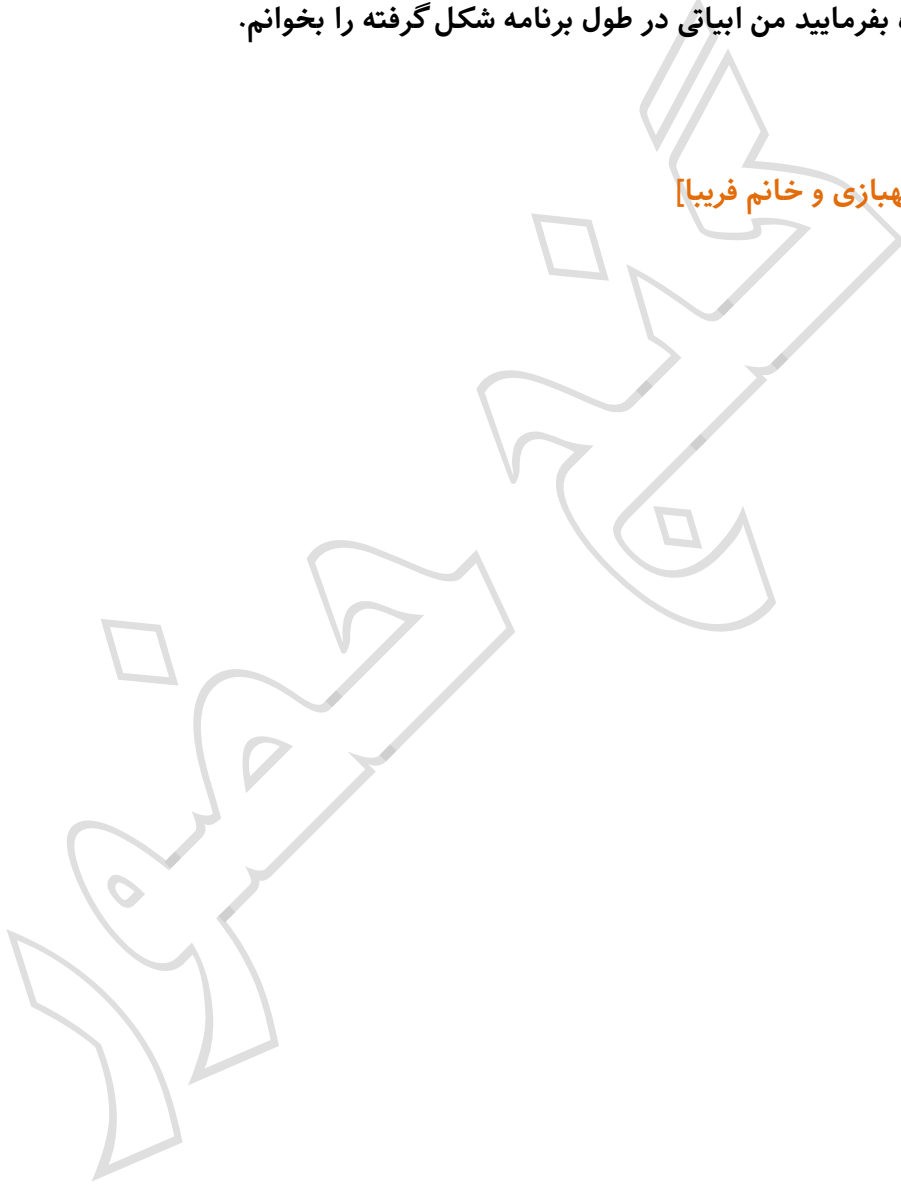
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷)

ازل: آنچه اوّل و ابتدا نداشته باشد، ابدی، جاودانه

این جستنِ تسلیم و بریدن از فکر و احساسات و هیجاناتِ تجربه‌شده، کار انسان است و ان‌شاءالله که همه‌مان نائل می‌شویم. اجازه بفرمایید من ابیاتی در طول برنامه شکل گرفته را بخوانم.

[کنترل کیفیت صدا]

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم فریبا]





۴- خانم کوثر از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم کوثر]

خانم کوثر: استاد حقیقتش من تماس گرفتم بلکه قوتی بشود برای پرهیز کردن.

آقای شهبازی: بسیار خب، اولین بار هست تماس می‌گیرید، نه؟

خانم کوثر: نه استاد یک بار دیگر هم تماس گرفته بودم.

آقای شهبازی: یک بار دیگر، خیلی وقت پیش؟

خانم کوثر: فکر کنم دو سه ماه پیش بود.

آقای شهبازی: دو سه ماه پیش. بفرمایید در خدمتتان هستیم.

خانم کوثر: والله نمی‌دانم چه بگویم، ولی، آخر یک‌دفعه هم گرفت.

آقای شهبازی: [خنده آقای شهبازی] شما تلفن را امتحان می‌کنید فکر نمی‌کنید ممکن است بگیرد؟!

خانم کوثر: نه آخر می‌دانید داشتم صحبت خانم فریبا را گوش می‌کردم، بعد گفتم بگذار بگیرم، یک‌هویی همین اولین بار گرفت.

آقای شهبازی: خب حالا ببینید دلتان چه می‌خواهد بگویید.

خانم کوثر: استاد می‌گویم برای پرهیز کردن من یک‌دفعه مثلاً در طول ماه یک‌هویی یک روزهایی می‌شود که اراده‌ام خیلی قوی می‌شود، بعد یک‌هو آن روزها که می‌گذرد یک‌هو دوباره سست می‌شوم، نمی‌دانم، نه که حالا خیلی سست‌ها، ولی یک‌هویی آن من‌ذهنی دوباره غالب می‌شود، بعد یک حالتی توی این

آقای شهبازی: خب امروز می‌گفتیم سه‌تا «ت»، ترکیب و ترتیب و تکرار.

خانم کوثر: بله.

آقای شهبازی: این ترکیب ابیات مثلاً امروز را به این ترتیب که آمده یا ابیات هندسه معنوی را شما تکرار کنید. وقتی شعرها را تکرار می‌کنید پرهیز آسان می‌شود، برای این‌که از وسوسه و سبب‌سازی ذهن بیرون می‌پرید. علتش این است که شما یک چیزی را در ذهن می‌آورید مرکزتان، خودتان را مورد شهوت و حرص آن قرار می‌دهید، حالا شهوت نه به شهوت جنسی، جاذبه آن قرار می‌دهید، بعد تویش می‌مانید، عاجز می‌شوید. توجه می‌کنید؟



بهترین کار خواندن این ابیات است و بالا بردن هشیاری خودتان که هشیاری جسمی‌تان هرچه کمتر بشود هشیاری حضورتان زیاد بشود، آن موقع پرهیز دیگر اتوماتیک می‌شود. بله؟

خانم کوثر: بله استاد، بله، توکل به خدا.

آقای شهبازی: این کار را بکنید، بیت‌ها را تکرار کنید خواهید دید پرهیز آسان می‌شود.

خانم کوثر: بله.

آقای شهبازی: شما اگر ذهنتان را بی‌ناظر ول کنید به حال خودتان، درواقع دارید قدرتتان را تفویض می‌کنید، قدرت زندگی را، این لحظه را تفویض می‌کنید به من‌ذهنی، بعد با آن کشتی می‌گیرید. اگر تمام قدرتتان را بدهید به من‌ذهنی، بعد با آن کشتی بگیرید خب او شما را زمین می‌زند دیگر!

خانم کوثر: بله درست می‌فرمایید.

آقای شهبازی: در زمین او نروید، در میدان خودتان که فضای گشوده شده است بمانید. این کار با خواندن شعرها که به ترتیب برایتان می‌نویسیم امکان دارد.

این امتحان را بکنید خواهید دید که پرهیز یا هر کار دیگری آسان می‌شود و شما کمتر ابزارهای من‌ذهنی را استفاده می‌کنید. یعنی من‌ذهنی ابزارهایش را روی شما نمی‌تواند به‌کار ببرد، مثل ملامت، مثل پشیمانی، مثل خشم، مثل ترس، مثل به‌اصطلاح آن جذبۀ چیزهای همانندگی در بیرون، مثل بدگویی، کوچک کردن دیگران، غیبت کردن، عیب‌جویی، این‌ها به‌راحتی می‌تواند از بین برود در ما. خب شما جوان هم هستید، شما چند سالتان است؟

خانم کوثر: من بیست و هفت سالم است استاد.

آقای شهبازی: خب دیگر خیلی سنی هستید که باید خیلی مواظب خودتان باشید.

خانم کوثر: بله.

آقای شهبازی: باید این شعرها را بخوانید، خیلی به شما کمک می‌کند.

خانم کوثر: بله استاد. ولی همین جدیداً یک چیزی که خدا را شکر از این یکی حداقل گذشتم، مثلاً این‌که پرهیز نمی‌کردم، بعد حالا نمی‌دانم من‌ذهنی بود؟ چه بود؟ می‌آمد اصلاً انگار مثلاً خودش پرهیز نمی‌کرد، خودش هم قهر می‌کرد می‌رفت، ولی الان خدا را شکر حداقل اگر یک وقتی پرهیزم خراب می‌شود، مثلاً همان که آدم گفت،



گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا او ز فعلِ حق نَبَدُ غافلِ چو ما (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹)

«ولی حضرت آدم گفت: «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم.» و او همچون ما از حکمت کار حضرت حق بی‌خبر نبود.»

باز حداقل می‌آیم روی این فاز، نمی‌روم که مثلاً بروم دورتر شوم و این‌ها.

آقای شهبازی: آفرین! خیلی خوب.

خانم کوثر: خدا را شکر این مشکل حل شد فکر کنم.

آقای شهبازی: حالا شما، مشکل حالا ممکن است کاملاً حل نشده باشد. شما ابیات را تکرار کنید، برنامه را گوش کنید، روی خودتان کار کنید، ان‌شاءالله مشکل به‌طور کامل حل بشود. ممنونم.

خانم کوثر: ممنونم استاد.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم کوثر]





۵- خانم نصرت از سنندج

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم نصرت]

خانم نصرت: والله من برنامه را امروز کامل گوش دادم، منتها متنی تهیه نکردم. ولی متنی قبلاً تهیه کردم که یکی‌شان یک کمی مربوط است به این برنامه، خواستم اگر اجازه می‌دهید آن را بخوانم.

آقای شهبازی: این برنامه برایتان خوب بود؟

خانم نصرت: عالی، همه برنامه‌ها عالی است آقا، آقای شهبازی. من هشت سال است دارم گوش می‌دهم، ولی سه سال است، یعنی بعد از بازنشستگی‌ام خیلی شدتش را بیشتر کردم و واقعاً هم نمی‌دانم چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد ولی از همه چیز راضی‌ام.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم نصرت: شکر می‌کنم.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین! خیلی خوب، بفرمایید.

خانم نصرت: مدتی است جای یک وسیله‌ای را در آشپزخانه عوض کرده بودم، ولی به صورت شرطی شده مدت‌ها برای برداشتن آن به مکان قبلی می‌رفتم. حتی پس از مدتی باز هم گهگاهی این شرطی‌شدگی خیلی ساده ذهنی سراغم می‌آمد. پس الان برای از بین بردن شرطی‌شدگی‌های ذهنی پیچیده‌ای که ما را به جهان وابسته و همانیده کرده باید صبر داشته باشیم. و مولانا صبر برای از بین رفتن این شرطی‌شدگی‌ها و پاسخ ندادن به فشارهای من‌ذهنی را عبادت واقعی می‌داند.

**صبر کردن جان تسبیحات توست
صبر کن، کآن است تسبیح دُرست**

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۵)

**هیچ تسبیحی ندارد آن درج
صبر کن، الصبر مفتاح الفرج**

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۶)

درج: درجه
الصبر مفتاح الفرج: صبر کلید رستگاری است.



و مولانا می‌فرماید این شرطی‌شدگی‌های ذهنی را که باعث همانیدگی ما با این جهان شده تو نمی‌توانی با ذهنت از بین ببری و تنها راهش صبر کردن و عدم واکنش به فشارهای ذهنی برای پاسخ دادن به شرطی‌شدگی‌ها و وارد سبب‌سازی ذهن شدن است. و این عبادت واقعی است چون فضای گشوده‌شده و جنس اصلی ما را گسترش می‌دهد و مرکز ما را عدم می‌کند.

صبر چون پول صراط آن سو، بهشت هست با هر خوب، یک لای زشت (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۷)

پول: پل

تا ز لای می‌گریزی، وصل نیست زانکه لای را ز شاهد، فصل نیست (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۸)

لای: لاله، غلام و بنده، مربی مرد
فصل: جدا کردن

این ماندن در این لحظه و عدم پاسخ‌گویی به شرطی‌شدگی‌ها و سبب‌سازی‌های ذهن مانند پل صراط نازک و احتمال افتادن از آن خیلی زیاد است. و هر دفعه که این شرطی‌شدگی‌ها و به دنبال آن سبب‌سازی سراغت می‌آید باید به آنچه ذهنت نشان می‌دهد نه یعنی «لا» بگویی. از نظر ذهن این لا گفتن تو خیلی ناراحت‌کننده و غیرمعمول است، ولی باید به این کار ادامه بدهی تا این لحظه بیشتر و بیشتر باز شود.

از این لحظاتی که با لا کردن آنچه ذهنت نشان می‌دهد و از همانیدگی‌های تو ناشی می‌شود راه‌گریزی نیست و باید این درد هشیارانه را بپذیری. و پذیرش این درد هشیارانه فضای گشوده‌شده را در ما بیشتر می‌کند. هر بار ما ممکن است از روی پل صراط بیفتیم، ولی در لحظه بعدی دوباره روی پل صراط هستیم تا انتخاب درست داشته باشیم. و هرچه انتخاب‌های درست ما بیشتر شود پل صراط ضخیم‌تر و مستحکم‌تر می‌شود و احتمال افتادن ما از این پل کمتر می‌شود، یعنی انباشتگی هشیاری حضور در ما بیشتر می‌شود. و ماندن روی این پل و عدم پاسخ‌گویی به این شرطی‌شدگی‌ها عبادت واقعی و ادب نسبت به خداوند است. و این موضوع ابیات زیر را در ذهن من تداعی می‌کند که امروز هم شما این ابیات را قرائت کردید.

آن ادب که باشد از بهر خدا اندر آن مُستعجلی نبود روا (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۳)



مُسْتَعِجَلِي: شتابکاری، تعجیل

و آنچه باشد طبع و خشم عارضی
می‌شتابد، تا نگردد مرتضی
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۴)

مرتضی: خشنود، راضی

ترسد از آید رضا، خشمش رَوَد
انتقام و ذوق آن، فایت شود
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۵)

فایت: از میان رفته، فوت شده

شهوَت کاذب شتابد در طعام
خوف فوت ذوق، هست آن خود سقام
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۶)

سقام: بیماری

اِشتها صادق بود، تاخیر به
تا گواریده شود آن بی‌گره
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۷)

گواریده: نیک هضم شدن، خوب تحلیل رفتن

من‌ذهنی در لحظاتی که ما روی پل صراط قرار داریم، خیلی خیلی ما را تحریک می‌کند که پاسخ شرطی‌شدگی‌ها را با سبب‌سازی‌هایی که از کودکی یاد گرفتیم بدهیم. و در این کار عجله دارد و به هشیاری که تصمیم‌گیرنده اصلی است فشار می‌آورد که زود باش، حرف بزن یا عمل کن. چون می‌ترسد اگر هشیاری ما صبر کند، این حس انتقام و واکنش براساس شرطی‌شدگی‌ها از بین برود و ما روی پل صراط باقی بمانیم. و این من‌ذهنی را می‌ترساند چون با افزایش فضای گشوده‌شده جا برای او تنگ می‌شود و از این مسئله وحشت دارد.

پس حتی اگر شرطی‌شدگی‌هایی که ذهن به شما تحمیل می‌کند و می‌گوید این‌ها واقعاً عقلانی است و باید این کار را بکنی یا این حرف را بزنی، نباید به این شرطی‌شدگی‌ها توجه کنیم، وگرنه از پل صراط می‌افتیم و فرصت فضاگشایی را از دست می‌دهیم. ولی اگر صبر کنیم و درد هشیارانه بکشیم و به فشارهای ذهن توجه نکنیم، این گرهی که به‌صورت شرطی‌شدگی در من‌ذهنی ایجاد شده از بین می‌رود.

همه این‌ها در بیرون شدن و رفتن به ذهن تکرار می‌شود و ما اشتباهات خودمان را می‌بینیم. بعضی اوقات نمی‌توانیم اشتباهات را تکرار نکنیم و همه این‌ها را باید بپذیریم. یعنی در برابر همه اتفاقات فضاگشا باشیم و خودمان را سرزنش نکنیم.

حکم حق گسترد بهر ما بساط که بگوئید از طریق انبساط (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰)

بساط: هر چیز گستردنی مانند فرش و سفره

که شما فرمودید امروز که این‌ها را سعی کنیم روزانه بخوانیم این بیت را.

آقای شهبازی: بله، چندین بار.

خانم نصرت: و دو بیتی که شما فرمودید تازگی که این‌ها را تکرار کنیم را در مورد صبر می‌خوانم.

مکر شیطان است تعجیل و شتاب لطف رحمان است صبر و احتساب (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۷۰)

احتساب: حساب کردن، در این‌جا به معنی حسابگری

کین تائی پرتو رحمان بود و آن شتاب از هزه شیطان بود (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۹)

تائی: آهستگی، درنگ کردن، تأخیر کردن
هزه: تکان دادن، در این‌جا به معنی تحریک و وسوسه

آقای شهبازی: آفرین!

خانم نصرت: تمام شد آقای شهبازی. خودم را معرفی نکردم، من حدوداً بیشتر از دو سال است زنگ نزدم. از سنندج زنگ می‌زنم، نصرت هستم.

آقای شهبازی: بله نصرت خانم، خواهش می‌کنم خانم نصرت، ممنونم.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم نصرت]

۶- خانم اعظم از انگلیس

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم اعظم]

خانم اعظم: من یک تجربه‌ای داشتم در مورد غزل شماره ۱۹۱.

آقای شهبازی: بفرمایید، بله.

خانم اعظم: برای شما و دوستان به اشتراک بگذارم. تکرار ابیات باعث می‌شود ابیات با ما حرف بزنند. اشکالات را به‌خوبی به ما نشان بدهند.

گوش بی‌گوشی در این دم برگشا
بهر راز یفعل الله ما یشا

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۶)

آقای شهبازی: اعظم خانم تلفنتان قطع و وصل می‌شود. «گوش بی‌گوشی» همان گوش اول شنیده نشد.

گوش بی‌گوشی در این دم برگشا
بهر راز یفعل الله ما یشا

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۶)

خانم اعظم: تا این‌که در این لحظه حاضر و ناظر در خود و بر خود باشیم.

لیک حاضر باش در خود، ای فتی
تا به خانه او بیاید مر تو را

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۳)

فتی: جوان‌مرد، جوان

حق همی خواهد که تو زاهد شوی
تا غرض بگذاری و شاهد شوی

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۲)

آقای شهبازی من هفته پیش دراصل که [صدا قطع شد.] ۱۹۱ در برنامه ۱۰۰۸ تفسیر شد. مدام این غزل را تکرار می‌کردم.

بیدار کن طرب را، بر من بزن تو خود را
چشمی چنین بگردان، کوری چشم بد را



خود را بزن تو بر من، این است زنده کردن
بر مُرده زن چو عیسی، افسونِ مُعْتَمَد را

ای رویت از قمر به، آن رو به روی من نه
تا بنده دیده باشد، صد دولت ابد را
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۱)

مُعْتَمَد: اعتماد کرده شده

افسون مُعْتَمَد: اوراد و اذکاری که مؤثر و کارا باشد. در این جا مراد، جلوه‌های حیات‌انگیز و توان‌آفرین حقّانی است.

آقای شهبازی: تلفنتان قطع و وصل می‌شود. نمی‌دانم چرا اول شعرها خوانده نمی‌شود، شنیده نمی‌شود.

خانم اعظم: اگر می‌دانید که بد است، قطع کنم و یک بار دیگر تماس بگیرم.

آقای شهبازی: بله، بله. اگر لطف کنید. چون هی قطع و وصل می‌شود، خراب می‌شود پیغامتان.

خانم اعظم: دفعه دیگر با شما ان شاء الله موفق بشوم که تماس بگیرم، خوشحال شدم.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم اعظم]



◇ ◇ ◇ پایان بخش دوم ◇ ◇ ◇

۷- خانم اعظم از چالوس

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم اعظم]

خانم اعظم: من یک مدتی بود با ابیات شما متعهدانه روی خودم کار می‌کردم، متوجه پندار کمالم شده بودم، ولی بعد متأسفانه دوباره همین کار کردن باعث شد پندار کمال معنوی پیدا کنم و بعد با شنیدن تماس‌های تلفنی دوستان عزیز متوجه این پندار کمال معنوی خودم شدم، یعنی وقتی که من به آموزه‌های شما گوش می‌دادم یک راهی برایم روشن می‌شد، ولی آن باعث می‌شد [صدا ناواضح] من ذهنی بزرگ‌تری پیدا کنم و [صدا ناواضح] دوستان عزیز مثل یک «اهْبِطُوا مِنْهَا» می‌شد برایم، متوجه ایرادم می‌شدم.

تماس گرفتم که هم از شما تشکر کنم هم از دوستان عزیز و این‌که این لطف را در حق من می‌کنند که با تماس‌هایشان یک آگهی، یک روشنایی دیگر به ما می‌دهند. من از همگی این‌جا تشکر می‌کنم.

آقای شهبازی: بله. ممنونم.

خانم اعظم: اگر اجازه بدهید یک غزل هم برایتان بخوانم.

آقای شهبازی: بفرمایید. بله، بله.

خانم اعظم:

شَبِ قَدَرِ اسْتِ جَسْمِ تُو، کَزِ او یَابِنْدِ دَوْلَتِهَا
مَهْ بَدْرِ اسْتِ رُوحِ تُو، کَزِ او بَشْكَافَتِ ظُلْمَتِهَا

مگر تقویم یزدانی که طالع‌ها در او باشد
مگر دریایِ غفرانی کز او شویند زَلَّتِهَا

مگر تو لوح محفوظی که درسِ غیب از او گیرند؟
و یا گنجینهٔ رحمت، کز او پوشند خِلعت‌ها

عجب! تو بیت معموری که طووفانش املاک‌اند
عجب! تو رَقِّ منشوری، کز او نوشند شربت‌ها

و یا آن روح بی‌چونی، کز این‌ها جمله بیرونی
که در وی سرنگون آمد تأمل‌ها و فکرت‌ها

ولی برتافت بر چون‌ها مشارق‌های بی‌چونی
بر آثار لطیف تو، غلط گشتند اُلفت‌ها

عجایب یوسفی چون مه، که عکس اوست در صد چه
از او افتاده یعقوبان به دام و جاه ملت‌ها

چو زلف خود رسن سازد، ز چه‌هاشان براندازد
گشده‌شان در بر رحمت، ره‌اندشان ز حیرت‌ها

چو از حیرت گذر یابد، صفات آن را که دریابد
خمش که بس شکسته شد عبارت‌ها و عبرت‌ها
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۵)

بَدْر: قرص کامل ماه، ماه شب چهاردهم قمری

غُفران: آمرزش، بخشایش

زَلَّت: لغزش و گناه

لوح محفوظ: علم بی‌کرانه پروردگار، اشاره به آیه ۲۲، سوره بروج (۸۵)

بیت مَعْمور: خانه‌ای در مقابل کعبه (مجازاً دل انسان)

طَوَافان: جمع طَوَاف به معنی گردنده، طواف‌کننده

أَمَلاک: جمع مَلک، فرشتگان

رَقِّ منشور: صفحه‌ای گشاده، اشاره به آیه ۳، سوره طور (۵۲)

تافت: تابید

مَشَارِق: مشرق‌ها

بی‌چون: بدون چگونگی

أَلْفَت: انس گرفتن، دوستی

رَسَن: ریسمان، کمند

عبارت: سخن گفتن، قیل و قال

عبرت: پند و اندرز

«چو از حیرت گذر یابد»، ببخشید هول کردم یادم رفت این یک تکه‌اش را.

آقای شهبازی: بله بله. داریم گوش می‌کنیم. آهان از روی نوشته نمی‌خوانید هان؟

خانم اعظم: نه من تماس گرفتم که خانم مسن هفتاد و پنج‌ساله که گفتند که من ذهنی‌شان اجازه نمی‌داد، یک

لحظه‌گفتم من هم این من ذهنی را [صدا ناواضح] فراموش کردم این یک تکه‌اش را ببخشید.



آقای شهبازی: عیب ندارد.

خانم اعظم: دوتا بیت هم که حالا به خاطر پندار کمال برای پیشرفت خودم آن دوتا بیت را هم بخوانم.

آقای شهبازی: بفرمایید. بله.

خانم اعظم:

زان نمی‌پرد به سوی ذوالجلال

کو گمانی می‌برد خود را کمال

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۳)

علتی بتر ز پندار کمال

نیست اندر جان تو ای ذودلال

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴)

ذودلال: صاحب ناز و کرشمه

آقای شهبازی: آفرین، آفرین!

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم اعظم]



۸- آقای جعفر از شیراز

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و آقای جعفر]

آقای جعفر: خیلی زنگ زد که گرفت، یک کم حالا استرس دارم.

آقای شهبازی: استرس چرا آقای جعفر؟ شما که ماشاءالله به این زیبایی صحبت می‌کنید.

آقای جعفر: خواهش می‌کنم، سلامت باشید. من همیشه می‌گویم اگر که برنامه شما نبود، اگر برنامه گنج حضور نبود، معلوم نبود ما کجاها بودیم. واقعاً ابیات مولانا با آن رمزگشایی که شما می‌کنید، گره از مشکلات و گره از کارهای ما خیلی خوب باز می‌کند جناب آقای شهبازی.

آقای شهبازی: آفرین!

آقای جعفر: خواهش می‌کنم، من جناب آقای شهبازی خودم دهیار یک روستایی هستم.

آقای شهبازی: بله.

آقای جعفر: شما طبیعتاً می‌دانید توی روستا خیلی مورد هجوم، مورد حمله و مورد انتقادهای زیادی قرار می‌گیرید. هر کاری هم که می‌خواهید بکنید.

من اوایل که دهیار شدم، یعنی سال نود، الان نزدیک سیزده سال است که دهیار هستم، کوچک‌ترین انتقاد و یا کوچک‌ترین هجومی که به من می‌کردند یا آن حمله‌های شدید، حالا نه از لحاظ فیزیکی ولی از لحاظ به هر حال رسانه‌ای به من می‌کردند من خیلی قوی واکنش نشان می‌دادم، اصلاً معنی تسلیم نمی‌دانستم که چیست. سال‌های سال اصلاً این وضعیت زندگی من به تلخی گذشت تا با برنامه شما آشنا شدم.

آقای شهبازی: خب!

آقای جعفر: اوایل آشنا شدم، ولی متعهدانه دنبال نمی‌کردم. من به‌عنوان یک برنامه موسیقی نگاه می‌کردم، ولی بعداً که عمق کار رفتم دیدم نه این فراتر از موسیقی است و این چیزی است که واقعاً ما، همه انسان‌ها سالیان سال دنبال آن بودیم.

از سال ۹۸ فکر کنم، برنامه ۷۴۴ بود که بعد از آن برنامه ۷۴۵ هم داستان کنیزک بود، از آن موقع من متعهدانه دنبال کردم، فهمیدم که من این واکنش‌هایی که نسبت به این‌ها انجام می‌دادم کاملاً غیرضروری، کاملاً غیرمنطقی بوده.

آقای شهبازی: آفرین!



آقای جعفر:

کس نیابد بر دل ایشان ظفر
بر صدف آید ضرر، نی بر گهر
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۶)

آقای شهبازی: بله!

آقای جعفر: این مثلاً یک بیت طلایی بود می‌فهمیدم که این اصلاً به من ضرر نمی‌زند، اصلاً من مقید نبودم به حرف آن‌ها، یک سری افراد هم می‌آمدند، مثلاً حالا، می‌گوید:

این دغل دوستان که می‌بینی
مگسانند دور شیرینی
(سعدی، موعظ، مثنویات، شماره ۲۳)

می‌آمدند مثلاً خودشان را نما می‌کردند، مثلاً یک بی‌تی مثل:

هرکه بستاید تو را، دشنام ده
سود و سرمایه به مفلِس وام ده
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۳۰)

مفلِس: تهی دست

مفهوم این بیت به جانم می‌رسید، فهمیدم نه، نه من نیاز به تأیید دیگران دارم، نه آن‌ها ضرری به من می‌زنند. خیلی این شد که واقعاً چند سال است که من راحت هستم. من کار خودم را انجام می‌دهم.

آقای شهبازی: آفرین!

آقای جعفر: من آن چیزهایی که هست واقعاً دارم با فداکاری تمام انجام می‌دهم و مقید هم هستم نه آن‌چنان حالا متعهدانه سفت و سخت دنبال می‌کنم خدایا، همان «لنگ و لوک و خفته شکل و بی‌ادب» دنبال می‌کنم.

ولی خیلی راحت شدم. این من ذهنی بسیار جناب آقای شهبازی خروب است. شما واقعاً تو این برنامه توضیح می‌دهید من ذوق می‌کنم از وقتی می‌فهمم آن چیزی که شما می‌فرمایید درست است و آن چیزی که مولانا می‌گوید اصل اصل زندگی است و خدا را شکر می‌کنم بارها که این راه نشان من داده شد، این برنامه سر راه من گذاشته شد.

آقای شهبازی: آفرین!



آقای جعفر: من ذهنی خیلی آزار من داده، من درواقع نباید الآن نسبت به حالا شغلی من نباید الآن این جا باشم، من بهترین دانشگاه‌های کشور، دانشگاه تهران درس خواندم، فوق لیسانس آن جا گرفتم، ولی الآن محدود شدم به یک روستایی آن هم از روی من ذهنی بود که حالا دیگر بماند که چه اتفاقاتی افتاد که به این جا کشیده شدم و دقیقاً شعرهای مولانا می‌آید توی ذهنم که می‌گوید:

من که خصم هم منم، اندر گریز

تا ابد کار من آمد خیز خیز

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۷۰)

نه به هندست ایمن و نه در ختن

آنکه خصم اوست سایه خویشان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۷۱)

خیز خیز: برخاستن و برجستن

فهمیدم همه این مشکلات و همه این ضررها من ذهنی به من وارد کرده، نه تنها من خودم تنها الآن می‌بینم بارها شما فرموده‌اید وقتی که می‌آیید یک قسمتی از برنامه گنج حضور می‌بیند که خیلی‌ها هستند این من ذهنی واقعاً زندگی‌شان را نابود کرده.

من حالا بعضی دوستان در جریان هستند، یک برادری داشتم، ۲۸ سال پیش بلانسبت یک توهینی یک نفر به او کرد یک دعوایی شد و یک نفر از بین رفت. پای برادر من گیر کرد، تا الآن ما درگیرش هستیم، این یک من ذهنی است، یک مثلاً این که تسلیم نشد این که یک طرف کوتاه نیامدند، یک طرف نفهمیدند اصلاً به این‌ها حالا این طوری ضرر وارد نمی‌شود، یک نفر کشته شد، خدا را شکر امسال درست شد این مسئله، حالا نگاه کنید این یک مسئله من ذهنی است، بسیار خراب است این است.

امسال حالا با یک سری پول و کمک‌های دوستان این‌ها درست شد فقط کارهای قانونی‌اش مانده.

می‌خواهم این را بگویم که من ذهنی زندگی و شیرازه یک نفر، دوستان و همه را می‌تواند خراب کند. امروز یک دوتا بیت از برنامه، همه برنامه بیت‌ها خوب بود ها، که خیلی واقعاً به دلم نشست همیشه حفظ من بود مخصوصاً بیت اولش، گفته است:

از خدا جوییم توفیق ادب

بی‌ادب محروم گشت از لطف رب

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸)

بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹)

یک من‌ذهنی مثل همین مسئله من و برادرم، نه تنها آن موقع خودش تنها را انداخت توی مثلاً هچَل، توی آن آتش، بلکه خانواده ما، اطرافیان مان، همه تا الآن می‌گویم خب درگیرش بودیم که الآن این مسئله خدا را شکر درست شده.

نه تنها واقعاً دیدم اصلاً آن چیزی که مولانا می‌گوید، همه‌اش در مورد همه مصداق دارد، در مورد کارهای روزمره ما همه مصداق دارد.

و من حالا این شعرهایی که می‌خوانم ببخشید حالا شاید کم و زیاد بشود حفظ من هست. می‌گوید:

دید خود مگذار از دید خسان که به مُردارت گشند این کرکسان

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۸۹)

چشم چون نرگس فروبندی که چی؟ هین عصام گش که کورم ای آچی؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۰)

می‌فرمایند که واقعاً جامعه دارند همه از یک کسی که کور هست از آن دارند راهنمایی می‌گیرند، مثلاً تو جامعه خودمان، روستای خودمان به‌عینه آقای شهبازی دارم می‌بینم.

می‌گوید که نه ما باید با آن دید فضاگشایی نگاه کنیم. من الآن خودم با این سن هرچه توی کارهایم، توی اموراتم آمده‌ام از دید فضاگشایی، با آن فضاگشایی جلو رفتم همه‌اش موفق بودم، هر چیزی را که مقاومت کردم، حالا جلوی فرماندار ایستادم، جلوی بخشدار ایستادم، جلوی کسانی دیگر ایستادم، همه‌اش به ضرر خودم و دوستانم تمام شده، آن امکانات و خدماتی که قرار بوده به من برسد، به روستایم برسد، به خانواده‌ام برسد، به‌هرحال به هر علتی کردم، به ما ندادند.

این است که ما خیلی راضی هستیم از خداوند که این برنامه مخصوصاً شما استاد بزرگواری مثل شما سر راهمان قرار داد که این قدر قشنگ، این قدر زیبا دارید تفسیر و تعبیر می‌کنید که هر آدم بی‌سوادی هم باشد متوجه حرف‌های شما می‌شود.



آقای شهبازی: ممنونم!

آقای جعفر: فکر کنم وقت برنامه را هم زیاد گرفتم. بیش از این وقتان را نمی‌گیرم.

آقای شهبازی: [خنده آقای شهبازی] خواهش می‌کنم. عالی عالی!

[خداحافظی آقای شهبازی و آقای جعفر]



سازمان آموزش و پرورش

۹- خانم طاهره از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم طاهره]

خانم طاهره: استاد عزیز با اجازه‌تان متنی را آماده نکردم ولی می‌خواستم یک غزلی از حفظ بخوانم و ابیاتی هم از حفظ بخوانم خدمتتان.

آقای شهبازی: بفرمایید، بله، چه خوب!

خانم طاهره:

آشنایی گیر شب‌ها تا به روز
با چنین استاره‌های دیوسوز
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۰)

استاره: ستاره

هر یکی در دفع دیو بدگمان
هست نفت‌انداز قلعه آسمان
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۱)

نفت‌انداز: نفت‌انداز؛ آن‌که مواد آلوده به نفت به‌سوی دشمن می‌اندازد.

ای یَرانا، لا نَرَاهُ روز و شب
چشم‌بند ما شده دید سبب
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۸۹)

«ای خدایی که روز و شب ما را می‌بینی و ما تو را نمی‌بینیم، اصولاً سبب‌سازی ذهنی چشمان را بسته‌است.»

استاد قطع شد؟

آقای شهبازی: یک ذره قطع شد. بله، آن یکی شعر را می‌خواندید.

خانم طاهره: بله الان انگار شارژم دارد تمام می‌شود. حالا تا آن‌جایی که هست می‌خوانم خدمتتان. چون پیام داد که شارژ تمام می‌شود.

آقای شهبازی: خیلی خب، بفرمایید.

خانم طاهره:



دور کن این وحوش را تا نکشند هوش را
پنبه نهیم گوش را از هذیان آن و این
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۳۹)

صبح نزدیک است، خامش، کم خروش
من همی کوشم پی تو، تو مکوش
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱)

آنصِتُوا را گوش کن، خاموش باش
چون زبان حق نگستی، گوش باش
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶)

آنصِتُوا: خاموش باشید



۱۰- خانم فرحناز و پسرشان آقای ابراهیم از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم فرحناز]

خانم فرحناز: حالا چندی پیش من می‌خواستم با گروه نکات همکاری کنم، فکر می‌کردم که می‌خواهم مثلاً به اصطلاح گوشه‌ای از کار را بگیرم، ولی بعد از مدت کوتاهی متوجه شدم با این کار من فقط دارم به خودم کمک می‌کنم.

آقای شهبازی برنامه گنج حضور مانند یک دریا است.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم.

خانم فرحناز: من که اول فکر می‌کردم مثلاً می‌خواهم مثلاً حالا کاری انجام بدهم، دیدم انگار در کنار یک دریای پهناور که اصلاً انتهای ندارد، ایستادم و یک سنگ کوچک را دارم به داخل آن پرت می‌کنم و همه کسانی که، من متوجه شدم همه کسانی که دارند فعالیت می‌کنند واقعاً به همین صورت هست، یعنی ما هم همین‌جوری هست، فقط داریم انگار یک سنگ کوچک را داخل یک دریای بی‌کران پرت می‌کنیم و آن چیزی که برای ما می‌ماند این است که تا کنار آن دریا می‌آییم، آن دریا را می‌بینیم و یک سنگ پرت می‌کنیم.

بعد می‌خواستم یک بیتی از مولانا را یک چیزی را که حالا خودم برداشت کردم، خیلی مختصر بگویم و از خدمتتان خداحافظی کنم.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم.

خانم فرحناز:

جبر، چه بود؟ بستن اشکسته را

یا به پیوستن رگی، بگسسته را

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۷۱)

مولانا در این بیت معنی جبر را بستن اشکسته و رگ پاره شده می‌داند.

بستن اشکسته یعنی چه؟ مسلماً مولانا منظور ظاهری بیت را نمی‌گوید، این‌که بیاییم و جای شکسته را ببندیم، یا رگی را که گسسته پیوند بدهیم، بلکه منظور کسی است که دور از رحمت رحمان است و شکسته شده و رگش گسسته شده.



حالا این فرد را چگونه می‌توانیم جای شکسته‌اش را ترمیم کنیم؟ با کلام که نمی‌شود، چون پندار کمال دارد و فکر می‌کند در راه درست است، در ضمن با حرف زدن و بحث و جدل، ما فقط کچلی را می‌خاریم، خاراندن هم باعث بیشتر شدن کچلی می‌شود.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم فرحناز: زیرا ما با همان ابزار من ذهنی می‌خواهیم من ذهنی را برداریم که نمی‌شود. پس ما متوجه می‌شویم در این کار ناتوان هستیم، پس به ناتوانی خود اقرار می‌کنیم و عقل جزوی خود را کنار می‌گذاریم و از عقل خداوند کمک می‌گیریم، یعنی «أَنْصِتُوا» می‌کنیم، سکوت می‌کنیم، صبر می‌کنیم تا عقل کلی یا همان خداوند رگ گسسته را پیوند دهد و برای أَنْصِتُوا و صبر خود شکر می‌کنیم، در این‌جا ما داریم کار انجام می‌دهیم و این کار همان فضاگشایی است. مولانا در این بیت:

**جبر، چه بود؟ بستن اشکسته را
یا به پیوستن رگی، بگسسته را
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۷۱)**

دقیقاً معنای فضاگشایی را برای ما شرح می‌دهد. من تمام شد آقای شهبازی، پسر من می‌خواستند یک چند جمله‌ای صحبت کنند.

آقای شهبازی: بله، بله، خواهش می‌کنم.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم فرحناز]

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و آقای ابراهیم]

آقای ابراهیم: من می‌خواستم یک تجربه‌ای را برایتان بگویم.

آقای شهبازی: بگوید بله.

آقای ابراهیم: که من هر موقعی که خیلی حالم بد می‌شد، یا مثلاً یا حالم خوب می‌شد مثلاً، حالا من متنی آماده نکردم یک مقدار استرس گرفتم. مثلاً حالم خیلی خوب بود، یا مثلاً می‌خواستیم با دوستانمان برویم بیرون، یا مثلاً وقتی حالم خیلی بد بود، مثلاً توی حالت افسردگی می‌رفتم، اتفاقی پیش می‌آمد، یک بیت می‌آمد توی سرم که خواستم آن را به شما بگویم.

آقای شهبازی: بله، بله.



آقای ابراهیم:

لحظه‌ای ماهم کند، یک دم سیاه

خود چه باشد غیر این، کارِ اله؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۵)

این بیت را من می‌خواندم و می‌دانستم که این شادی یا این غم همیشگی نیست و گذرا هست و آرامش می‌کرد، من خواستم مثلاً این را با شما و بینندگان به اشتراک بگذارم. خیلی ممنونم.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم.

آقای ابراهیم: من ابراهیم هستم، نوزده سالم است.

آقای شهبازی: بله، آقای ابراهیم.

[خداحافظی آقای شهبازی و آقای ابراهیم]



۱۱- آقای حجت از فولادشهر اصفهان

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و آقای حجت]

آقای حجت: برنامه عالی بود ممنون، خیلی زیبا.

آقای شهبازی: لطف دارید شما.

آقای حجت: ممنونم.

خواهم گرفتن اکنون، آن مایه صور را
دامی نهاده‌ام خوش، آن قبله نظر را
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۴)

صُور: جمع صورت، نقش‌ها

توی این بیت دام خوش خیلی مورد توجهم بود که خدا را شکر تا حدودی متوجه شدم که تا این دام خوش نباشد،
[قطع صدا] به منظور و مقصودی که به این جهان آمدم دست پیدا بکنیم.

جناب مولانا در غزل ۱۹۴۸ دارند:

بنگر این تیشه به دست کیست، خوش تسلیم شو
چون گره مستیز با تیشه که نَحْنُ الْغَالِبُونَ
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۴۸)

تیشه همیشه دست زندگی است. فرمودید ما دو بخش هستیم، فرم و بی‌فرمی. یعنی بخشی که آنچه که ذهنمان نشان می‌دهد و بخش مهم و حقیقی ما که امتداد خدا یا آلت یا فضای گشوده‌شده است.

تیشه این لحظه همیشه دست زندگی است یعنی دست بخش اصلی ما که جنس آلت است. حالا که می‌توانیم بدون توجه به این‌که دیگران چکار می‌کنند یا ذهن ما چه چیزی نشان می‌دهد توجه زنده‌مان را به آن فضای گشوده‌شده بیاوریم.

خوش تسلیم بودنمان را ما در فضای گشوده‌شده می‌بینیم. می‌بینیم که در آن‌جا شاد هستیم، طربناک هستیم و می‌توانیم همانندگی را بیندازیم.

خویش را تسلیم کن بر دام مُزد
وانگه از خود بی ز خود چیزی بدزد
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲)



فضای گشوده‌شده همان دام مزد است. در این فضای گشوده‌شده ما همیشه خوش تسلیم هستیم. چون آن‌جا ما به توهم و مجازی بودن آنچه که ذهنمان نشان می‌دهد آگاه هستیم و می‌توانیم بدون دخالت ذهن، بدون این‌که من‌ذهنی متوجه بشود یک همانندگی را یک درد را از خودمان بزدیم و کار با فضای گشوده‌شده را هر لحظه به خودمان هدیه بدهیم.

خدا را شکر استاد نازنین که ما با این ابیات آشنا شدیم، ابیات نجات‌بخش هستند که واقعاً خیلی عالی هستند، الحمدالله. ممنونم از شما.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم.

[خداحافظی آقای شهبازی و آقای حجت]



◇ ◇ ◇ پایان بخش دوم ◇ ◇ ◇